

# آزادی از منظر

## شهید استاد مطهری

۱- حقیقت آزادی چیست؟ آیا آزادی بلك محذوبه است، و به اصطلاح علمای قدیم بلك امر و جودی است که اخیراً کشف شده است، مثل عناصری که در طبیعت کشف می‌شود و یا مثل عوارضی که در وجود موجودات زنده یا غیرزنده یا در اجتماع رخ می‌دهد، و یا صرفاً بلك امر عدمی است؟ عدم المانع است؟ و یا بلك مفهوم انتزاعی است که از بلك صفت خاص و استعداد خاص انتزاع می‌شود؟<sup>(۱)</sup> دیگر اینکه چرا آزادی لازم الاحترام است؟

ثالثت اقسام بالا با این که «میان عدم و وجود در واقع فاصله نیست» منافات ندارد.  
۲- آیا آزادی از مختصات انسان است؟ چرا انسان فقط، از این منویت خود را بهره‌مند می‌کند؟ آیا حیوانات مثل این مرغها و آهوها و ... می‌توانند ادعا کنند که ما هم آزادیم؟ آیا آزادی فقط مختص انسان و حیوان را با هم به اشتراک می‌دهد؟ دلیل این دارد؟

بنا بر این که آزادی را حق غیر قابل سلب می‌دانند، یعنی کسی که حق سلب آن را سلب کند، مستحق عقاب می‌گردد، یعنی حق سلب کردن آزادی را ندارد. با این حال، بعضی از افراد در مقابل حقوق خود را یا معدوم می‌دانند و یا سلب آن را ندارند، خود را مستحق آزادی نمی‌دانند یا با وجود آزادی خود را بفروشد یا بجزای دیگران در مقابل مملوکیت را به کار می‌برد، پس این که بخواهد آزادی اجتماعی را به اشتراک با دیگران اختیار خود حق حاکمیت را از خود سلب کند، دلیل باین مطلب چیست؟

۳- می‌گویند آزادی را هیچ چیز نمی‌تواند محدود کند مگر آزادی دیگران، یعنی آزادی در همه چیز برای انسان هست و هیچ حدی ندارد مگر آنکه به آزادی دیگران لطمه وارد آید.

لازمه این سخن این است که حق هر کس را که فرد و مصالح اجتماع بسزای می‌تواند از آن سلب کند.

این مطلب در اخلاق جنسی و آزادی معاشرت مرد و زن جاری است. هر ورقه‌های «اخلاق جنسی» گفته‌ایم که طرفداران اخلاق جنسی از سه اصل برای مدعای خود استناد می‌کنند. اول اصل آزادی است. دوم اصل وابستگی سعادت به این که استعدادهای انسان متناسباً پرورش یابند. زیرا تبعیض سبب آشفتگی می‌گردد. اصل سوم این است که رغبت بر اثر امساک فزونی می‌یابد. در اثر اشباع کاهش.

۴- در مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌گوید: «اساس آزادی و عدالت و صلح جهانی شناسایی حیثیت ذاتی کلیه انسانی است»

تا می‌خواهیم تصمیم این حیثیت ذاتی که به موجب آن هر انسانی احترام ذاتی دارد و حیوان یا ماهر انسان اینچنین است. احترام مرد و زن و سفید و سیاه و بلند و کوتاه، چیست؟ این جمله شامل همه گفته است؟<sup>(۲)</sup> الف- بشر بلك نوع حیثیت و شرافت ذاتی لازم الاحترام از طریقه دیگران ندارد. ب- این حیثیت تبعیض برادر نیست.

ج- اساس آزادی و عدالت شناسایی این حیثیت ذاتی است.

ایضا در مقدمه اعلامیه مذکور می‌گوید: «عدم شناسایی و تحقیر حقوق بشری منتهی به اعمال و حیثیتهای گردیده است که روح بشر را به عصبان واداشته است». نویسنده اعلامیه با این جمله می‌خواهند ادعا کنند که منشأ کلیه نازاحتیهای بشری را کشف

کنند. البته این ناسازا احتیهای شناسایی و تحقیر بشری از این عدم شناسایی حیثیت ذاتی انسان ماهر انسان پیدا شده است. اقوامی به نام ملیت، نژاد، رنگ، مذهب، مدعی امتیاز و برتری نسبت به دیگران شدند. به حقوق ذاتی متساوی دیگران تجاوز کردند. آنها نیز برصدد انتقام برآمده عکس العمل نشان دادند. اما اگر این معرفت<sup>(۳)</sup> برای بشر پیدا شود، هرگز خونریزی و اختلاف پیدا نخواهد شد و صلح و عدالت و آزادی برقرار خواهد شد.

ایضا در مقدمه می‌خوانیم: «ظهر دینی که در آن آزاد بشر قربان حیثیت آزادی از زمین و بستر طاری باقیست به حیوان یا از زمین از انسان بشر ایجاد شده است»

دینی گویند: «مردم مثل حیوان است» چرا که این حقوق اساسی بشر و تمام قرآن و احادیث و بسیاری مسوول حقوق مرد و زن است. خداوند انسانی را کرمه‌اند. ایضا «دون حضور عظیم خداوند که احترام جهانی و رعایت و اتقایی بشود و آزادیهای اساسی را با همکاری سایر اهل عالم را می‌کنند»

۶- در کتاب حقوق بشر تألیف دکتر پورمحمدی می‌گویند حکمهای امثال هوبر آزادی را اسوری طبیعی و ناشی از میل طبیعی هر کس به نفس خود و به سورهایی شخصی دانسته‌اند.

۷- از نظر ما خواستن و اراده اگر آن ناشی از هدفی در طبیعت ندانیم منشأ حق نمی‌شود. این خواست در احرام هم هست.

۸- از نظر ما توجه حیثیت ذاتی انسان به این است که برای انسان مقلد و درجه‌ای خاص در وجود قابل شرم و برای او مایوس شدن و طرد شدن (نه تشریف افکندن) هیچ و خطی و طرد گوئی چون ایجاد سند در مقابل هدف طبیعت و جان

تکامل را می‌گیرد و تکامل با هدف صورت می‌گیرد. جایز نیست، یعنی منشأ ذاتی مرتبه وجود و مأموریت دادن طبیعت است و اساساً حقوق را جز از طبیعت آن هم با شناسایی اصل علت غایی نمی‌توان توجیه کرد.

۹- از نظر فلسفه اجتماعی تطبیقی، ما باید این بحث را در مسأله حسن و قبح عقلی جستجو کنیم.

۱۰- در ورقه‌های «اسلام و آزادی عقیده» ما میان خوب و بدی که واقعیتش به ذوق و انتخاب بسته است و خوب و بدی که از این نظر مطلق است فرق گذاشته‌ایم - رجوع شود.

۱۱- در اعلامیه جهانی حقوق بشر فرقی میان تساوی حقوق و تشابه حقوق<sup>(۲)</sup> گذاشته نشده است. ما در یادداشت‌های «حقوق زن» این دو جهت را از یکدیگر تفکیک کرده‌ایم.

۱۲- کارل مارکس و برخی دیگر از اروپائیان «سیستم اقتصادی» یا سیاسی خود را بر اساس حقوق طبیعی و حیثیت ذاتی بشری نهاده‌اند.

۱۳- رجوع شود به کتاب جهانی که من می‌شناسم و کتاب لذات فلسفه و کتاب آزادی فرد و قدرت دولت.

۱۴- از نظر ما فلسفه اروپایی از لحاظ بیان فلسفه و منشأ آزادی و همچنین از لحاظ بیان علت لزوم احترام آزادی عقیم است. زیرا قادر نیست حیثیت ذاتی بشر را آن طور سبب گردد برای همه لازم الاحترام باشد توجیه کند و نتیجه آن را ذکر کند.

۱۵- به نظر ما مسأله لازم الاحترام همان مفهوم «باید» است. این تکلیف است، ریشه این تکلیف کجاست؟ این فرمان را بشر از چه مقامی می‌پذیرد؟ از خدا یا عقل یا وجدان؟ یا از خلقت؟ (البته مبدأ خلقت و مبدأ خالق از این نظر یکی است).

۱۶- در فلسفه اروپا هر وقت که سخن از حقوق الهی به میان می‌آید، آن را با حقوق طبیعی و فطری دو تا می‌دانند، آنها حقوق الهی جز به نحو تشریحی تصور نمی‌کنند، در صورتی که حقوق طبیعی خود بر دو قسم است: حقوق طبیعی بی‌هدف و حقوق طبیعی ذی‌هدف. اگر پای هدف و مسیر طبیعی و غائی به میان نیاید حقوق معنی ندارد و تا اصل توحید به میان نیاید، تکامل و تعقیب هدف بی‌معنی است.

۱۷- در اعلامیه جهانی حقوق بشر آزادی را بر اصل حیثیت ذاتی انسانی مبتنی می‌کنند، در صورتی که لازمه حیثیت ذاتی انسان این است که آن حیثیت را محترم بشماریم. به اینکه آن را تکمیل (کنیم) و دور از آلودگی نگه داریم، نه اینکه آن را به حال خود بگذاریم، هر طور می‌شود بشود.

بلی آزادی از آن جهت که بشر را وارد صحنه

تنازع بقا می‌کند<sup>(۳)</sup> و گوهر انسان در محیط آزاد بهتر و بیشتر رشد می‌کند خوب است، اما این به معنی این نیست که هیچ گونه محیط اجباری برای بشر بوجود نیآوریم.

۱۸- ریشه آزادی حقوق طبیعی است ریشه حقوق طبیعی استعداد طبیعی و امکان استعدادی است و به همین دلیل آزادی بنگ مسأله فلسفی است زیرا امکان استعدادی، پدیده طبیعی و قابل مطالعه حسی و تجربی نیست.

۱۹- آزادی دادن به بت پرست و جاهل و مشرک، احترام به حیثیت ذاتی انسانی نیست، پس عقیده باید آزاد باشد یعنی چه؟

۲۰- آزادی کلی به این معنی صحیح است که نباید مانع بروز استعدادهای بشر شد؛ دیگر به این معنی صحیح است که بسیاری چیزهاست که با جبر نمی‌توان به بشر تحمیل کرد، و دیگر به این جهت است که بشر موجودی است که باید بالاختیار و در صحنه تنازع و کشمکش به کمال خود برسد؛ اما آزادی به معنی اینکه نباید مزاحم خواب بشر شد، غلط است: فروید به عنوان افتخار بزرگی برای خود می‌گوید: بعد از مدت‌ها فهمیدم از کسانی هستم که مزاحم خواب بشر شده‌ام. با اینکه در این جهت هم اشتباه کرده است اما این تهمت را به خود زده است.

۲۱- آنچه تا اینجا معلوم شد عبارت است از: الف- آزادی پدیده طبیعی نیست، از صفات واقعی انتزاعی فلسفی یا از صفات فرضی و ریاضی اشیاء هم نیست، بلکه مفهومی است اعتباری و عملی که از استعداد طبیعی موجودی برای تکامل اعتبار می‌شود و خلاصه مفهومش این است که نباید مانعی در راه رشد استعداد طبیعی انسان به وجود آورد (نه اینکه مانعی در مقابل خواسته و عقیده او ایجاد کرد).

ب. ایجاد مانع برای رشد طبیعی یک گیاه مثل اینکه گلی را در سایه یا در محیط تنگ و کوچک از لحاظ فضا قرار دهیم کار ناپسند و تجاوز به حق هست اما چون مقرون به شعور از طرف گل نیست ظلم نیست و در حیوان اگر مستلزم ایذاء باشد ظلم است والا نه. اما به مصرف انسان رساندن گیاه یا حیوان به هیچ وجه ظلم نیست. پس این بحث که آیا آزادی از مختصات انسان است یا نه؛ به این صورت باید حل شود که معنی آزادی لزوم عدم ایجاد مانع است. این لزوم درباره انسان صادق است فقط و درباره گیاه به هیچ نحو صادق نیست هر چند گیاه هم دارای حقوقی است، و درباره حیوان فقط آنجا که موجب اذیت در کار باشد نباید ایجاد اذیت و آزار کرد ولی این معنی غیر از آزادی مصطلح است، پس آزادی از مختصات انسان است.

ج. خود آزادی حق نیست بلکه تکلیف است که متوجه دیگران است و منشأ انتزاع آن حقی است

در طبیعت که عبارت است از استعداد کمالی انسان بماهو انسان که مانع ایجاد کردن در راه آن استعداد سبب محرومیت و مغیوبیت انسان می‌گردد.

د: علت اینکه آزادی غیر قابل سلب است این است که تکلیف است و متوجه غیر خود شخص است و در تکلیف قابلیت سلب اسقاط معنی ندارد، تنها در حقوق است که می‌توان از قابل اسقاط بودن آن بحث کرد، تازه در حقوق نیز فرق است میان حقوق طبیعی که در عین اینکه حق فرد است، حق طبیعت است و حقوق اجتماعی و موضوعه که واضع آن خود انسانها و قوانین موضوعه می‌باشند. حقوق موضوعه به معنی این است که قانون مجوز برای استفاده درست می‌کند، ولی حقوق طبیعی به معنی این است که طبیعت این مسیر را برای کمال خود انتخاب کرده است، لهذا فرد در حقوق طبیعی حق اسقاط ندارد.

هـ. گفتیم آزادی را علاوه بر آزادی دیگران، مصالح خود فرد و همچنین مصالح اجتماعی می‌تواند محدود کند، زیرا لازمه حق طبیعی و حیثیت ذاتی انسان لزوم احترام است، اما لازمه لزوم احترام کاری به کار او نداشته نیست، بلکه لازمه آن این است که هر عملی که استعدادهای طبیعی را رشد بدهد، جایز بشماریم. در فلسفه اروپایی لازمه احترام به حیثیت ذاتی انسان این دانسته شده است که خواسته‌ها و تمایلات و پسندها و انتخابهای هر انسانی باید محترم شمرده شود؛ چون هر انسانی محترم است پس هر عقیده‌ای که انتخاب کرد، محترم است ولو آن عقیده سخیف‌ترین و موهن‌ترین و متناقض‌ترین عقاید با شأن و مقام انسان باشد،<sup>(۴)</sup> پس اگر انسانها گاوپرستی (مثل هندوها) یا عورت پرستی (مثل ژاپنی‌ها) یا هر عقیده سخیف دیگر پیدا کنند، به موجب اینکه انسانها این عقیده را انتخاب کرده‌اند بر همه انسانهای دیگر لازم است که به عقیده آنها احترام بگذارند.

اما مطابق آنچه ما گفتیم انسان از آن نظر محترم است که به سوی هدف تکاملی طبیعی حرکت می‌کند، پس تکامل محترم است، هر عقیده ولو زاییده انتخاب خود انسان باشد که نیروهای کمالی او را راکد [کند] و در زنجیر قرار دهد، احترام ندارد،<sup>(۵)</sup> باید آن زنجیر را ولو به زور از دست پای آن انسانها باز کرد و هر عقیده‌ای که نیروهای او را آزاد می‌کند و او را در مسیر تکامل رهبری می‌کند ولو زاییده انتخاب خود انسانها نباشد. باید به انسان عرضه داشت- و اگر امکان تحمیل دارد، باید تحمیل کرد- علیهذا کوروش که می‌گویند به بابلیها آزادی داد که به معابد خود بروند، از لحاظ سیاسی اگر عمل مهمی کرده است، از لحاظ انسانی کار ناصوابی انجام داده است. کار صواب کار ابراهیم بود که رفت و بتها را با تبر شکست،

کار موسی صواب بود که به سامری گفت: «وانظر الى الهك الذي ظلت عليه عاكفا لنحرقة ثم لنفسة بنى اليم نفسا»<sup>(۱۱)</sup>، کار رسول اکرم (ص) صواب بود که با عصا به بتها اشاره کرد و گفت: «وقل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقا»<sup>(۱۲)</sup>

وریشه حیثیت ذاتی بشر که از مختصات انسان است، همان است که قرآن فرمود: «ولقد کرمتا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر...»<sup>(۱۳)</sup>، ریشه آن «انی جاعل فی الارض خلیفة»<sup>(۱۴)</sup> است. اما طبق منطق مادی، بشر یک حیثیت ذاتی خاصی که موجب حقوق خاصی بشود، ندارد و نویسندگان اعلامیه جهانی حقوق بشر معلوم نیست که وابسته به چه مکتبی هستند<sup>(۱۵)</sup> که چنین سخنی گفته اند، اگر مادی مسلک باشند- همچنانکه از عدم فرقیان بین مذهب و لامذهبی پیداست- سخنان بی اساس مطلق است.

ز. حقوق الهی با حقوق طبیعی مغایر و مبین نیست، بلکه حقوق طبیعی را اگر جنبه غائی بدهیم و طبیعت را ذی هدف بدانیم نام «حقوق الهی» به خود می گیرد، بلکه اگر دقت کنیم، حقوق طبیعی غیر غائی و غیر الهی بی معنی است. ح. مسأله آزادی به دلیلی که در نمره الف گفتیم، یک مسأله فلسفی است و ضمناً یک نمونه است از یک بحث فلسفی مجزا و مستقل از مسائل تجربی و عملی.

ط. تکلیف آزادی مربوط به پنج مورد است:

اول در مسائل شخصی و سلیقه ای. دوم در مسائل که کمال بودن آنها فرع بر این است که انسان آزادانه آنها را انتخاب کند، مثل راستی و امانت و عدالت، سوم در مواردی که امکان اجبار در آنها نیست از باب اینکه یک عمل ارادی نیست، مثل محبت و علاقه. چهارم در مواردی که رشد اجتماعی موقوف است به اینکه افراد آزادانه عملی را انجام دهند، مثل انتخاب وکیل، پنجم در مواردی که مرجعی برای تحمیل عقیده دیگران بر عقیده خود شخص وجود ندارد. ششم - که از همه شاید مهمتر است- در مورد برخورد تفکرات منطقی.

ما چهار مورد از این شش مورد را در ورقه های «اسلام و آزادی عقیده» شرح داده ایم. ی. آزادی عقیده (به معنی آزادی اعتقاد دینی) در اسلام از آن جهت است که عقیده قابل اجبار و اکراه نیست (لا اکراه فی الدین) (۱۵) چنانکه در ورقه های «اسلام و آزادی عقیده» شرح داده ایم. یا آزادی که به عقیده ما تکلیف است، (۱۶) از آن جهت که مکلف خود شخص است در باره خود، یا دیگران نسبت به او، برد و قسم است: آزادی معنوی و آزادی اجتماعی، آنجا که انسان مکلف است که خود را برده و بنده خرافات فکری یا هواهای نفسانی قرار ندهد آزادی جنبه درونی و باطنی دارد، و آنجا که دیگران مکلفند که نسبت به

او راه و مسیر او قید و بندی ایجاد نکنند آزادی جنبه خارجی و بیرونی دارد.

۲۲- در اسلام تمبید و تقلید در عقاید کافی نیست و این معنای آزادی عقیده به معنی آزادی تفکر است.

۲۳- اسلام دونوع جهاد دارد: جهاد تدافعی به منظور مقابله در مقابل زور، و جهاد آزادی بخش به منظور نجات دادن اکثریت اسیر یا بی خبر و جاهل، و بلاخره به منظور خراب کردن تکیه گاه عقیده ای رژیم فاسد. (رجوع شود به کتاب حقوق بین الملل اسلامی تألیف جلال الدین فارسی)

۲۴- قرآن مثل این است که اختلاف عقیده و جنگ عقاید را لازم و ضروری می داند (و لوشاء ربك لجعل الناس امة واحدة) (۱۷)

۲۵- اسلام و تذکر: فذكر انما انت مذكر لست

عليهم بمصيطر<sup>(۱۸)</sup>

۲۶- اسلام و دعوت: أودع الی سبیل ربك

بالحكمة و الموعظة الحسنة<sup>(۱۹)</sup>

۲۷- اسلام جنگ به خاطر استعلا را محکوم

می کند: تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون

علوا فی الارض و لافسادا<sup>(۲۰)</sup>

۲۸- چرا خدا تکوینا مردم را مؤمن نمی کند؟ (و

لوشاء ربك لامن من فی الارض کلهم جمیعا افانت

تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین) (۲۱) آیا به این

جهت است که ایمان قابل نیست، یا از آن جهت

که فضیلت های اخلاقی در صورت اجبار فضیلت

نیستند. یا از آن جهت که اختلاف لازمه نظام

احسن است؟

۲۹- اسلام جهاد تدافعی را لازم می داند:

اذن للذین یقاتلون بانهم ظلمو<sup>(۲۲)</sup> و قاتلو فی

سبیل الله الذین یقاتلونکم<sup>(۲۳)</sup>.

۳۰- اسلام جهاد به منظور نجات مظلومین را لازم می‌داند و این نوع مداخله را که در عرف امروزی مداخله در امور داخلی دولتها و کشورها می‌شمارند و ناروا می‌دانند جایز و روا می‌دانند: و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها و اجعل لنا من ادنک ولیا و اجعل لنا من لدنک نصیرا (۲۲)

۳۱- اسلام حدود جنگ تدافعی و آزادی‌بخش و بالاخره جهاد مشروع را از جنگهای تجاوزکارانه و ناصواب مشخص کرده است و تجاوز از عدالت را حتی در مورد دشمن ناصواب می‌داند. ولا یجر منکم شان قوم ان صدوکم عن المسجد الحرام ان تمتدوا (۲۵)

۳۲- در اسلام عملیاتی از قبیل مسموم کردن و قتل عام و شیخون زدن ممنوع شده است.

۳۳- از نمره ۲۳ به این طرف رجوع شود به کتاب حقوق بین الملل اسلامی جلال‌الدین فارسی. ایضا رجوع شود به یادداشتهای «جهاد».

۳۴- عطف به نمره ط - ی / ۲۱ در اسلام آزادی عقیده و فکر وجود دارد ولی نه بر اساس اینکه انسان محترم است و لازمه احترام انسان احترام به هر نوع عقیده اوست خواه حق باشد یا باطل، و نه از آن جهت که دین یک امر فردی و شخصی و سلیقه‌ای است و خوبی آن نسبی است؛ و نه از آن جهت که تحمیل عقیده‌ای بر شخصی که عقیده خاصی دارد ترجیح بلامرجه است. این آخری را باید توضیح دهم. در مسائلی که جدی است و مربوط به مصالح عالی بشریت است،

نظیر طب و علاج بیماریهای خطرناک، اگر حقیقت ثابت و مسلم شناخته شود همه موظفند که از شاهره برونند. مثلاً چون بیماری خطرناک دیفتری شناخته شده و راه علاجش هم دانسته شده است، هر پزشکی موظف است که از این راه شناخته شده برود اگر پزشکی مدعی شود که من فرضیه خاصی دارم و از فرضیه شخصی خودم پیروی می‌کنم قابل تعقیب است، او فقط حق دارد فرضیه خود را به شورای عالی پزشکی ارجاع کند، نه اینکه ملاک عمل قرار دهد، اما مادامی که شاهره کشف نشده و هر کسی مدعی شنیدن بانگ جرسی است و کوره راهی را پیشنهاد می‌کند و فرضیه‌ای می‌سازد و مدعی است که راه من صدی پنجاه یا شصت مفید است و دیگری هم متد و راه و فرضیه دیگری دارد و مدعی است که راه من به همین نسبت مفید است، مثل اینکه سرطان شناخته نشده ولی افرادی مدعی یک کوره راهها و فرضیه‌ها هستند، در این صورت فرضیه و عقیده و ظن هر کس برای خودش معتبر است و هیچ کس نمی‌تواند عقیده خود را به دیگری تحمیل کند،

همچنان که مجتهدین در مسایل ظنی اجتهادی و مقلدین در اختیار و انتخاب مرجع حریت و آزادی دارند، زیرا بشر راه ظنی می‌پیماید و عقاید ظنی خود را نمی‌توان اثبات و تحمیل کرد. در این گونه موارد هیچ کس حق ندارد به هیچ وجه معترض عقیده دیگری شود و عقیده خود را به دیگری تحمیل کند. زیرا تحمیل این گونه عقیده تحمیل ازاده شخصی است بر شخص دیگر، بر خلاف آنجا که عقیده از روی علم ثابت و مسلم باشد که در آنجا تحمیل ازاده و خواست شخص نیست، تحمیل حقیقت ثابت و قطعی است. اروپائیان آزادی عقیده را بر این سه اصل مبتنی کرده‌اند؛ اصل احترام انسان اصل شخصی بودن دین، اصل اینکه تحمیل نظر و عقیده و فرضیه و خواسته شخصی بر شخص دیگر ترجیح بلامرجه است.

اما نظر اسلام و آزادی عقیده به سه مطلب دیگر است که قبلاً اشاره شد، یکی اصل اینکه فضائل روحی و نفسانی در فضیلت بودن خود نیازمند به اراده و اختیار می‌باشند، یعنی تقوا و عفت و امانت آنگاه فضیلت می‌باشند که انسان آنها را برای خود انتخاب کرده باشد، دیگر اینکه صحبت و عقیده از قلمرو اجبار خارج است. سوم اینکه اسلام به طور کلی طرفدار تفکر آزاد است در اصول دین، و اصول دین جز با تفکر آزاد پیدا نمی‌شد.

و اما مسأله اینکه اسلام اختلاف عقیده و جنگ عقاید را لازم می‌داند، نمی‌توان دلیل مستقل شمرد، زیرا اختلاف عقیده در مسایل اصولی مطلوب با لذات اسلام نیست، مطلوب بالعرض است، یعنی نه از آن جهت مطلوب است که اسلام می‌خواهد که این اختلاف موجود باشد و ذات اختلاف مطلوب است بلکه از آن جهت اختلاف مطلوب است که تا جنگ عقاید نباشد،

حقیقت ایمان و مسائلی که باید به آنها ایمان آورد و بالاخره مسیر روحی بشر به سوی حقایق ایمانی بدون جنگ و مبارزه صورت نمی‌گیرد. در ورقه‌های «شک» و ورقه‌های «علم و یقین» گفته‌ایم که شک مقدمه یقین است. رجوع شود.

۳۵- یکی از سخیف‌ترین سخنان این است که مواد اعلامیه حقوق بشر درباره اصل آزادی و مساوات به تصویب مجلسین رسیده است پس دیگر واجب الاتباع است.

۳۶- باید گفت فرق است میان آزادی عقیده و آزادی تفکر. آنچه باید آزاد باشد تفکر منطقی و محاسبه است نه عقیده و گرایش که به علل خاصی پیدا می‌شود و احیاناً مانع تفکر است.

نگویید این مناقشه لفظی است، زیرا آنچه مصداقاً معرفی می‌شود، نظیر داستان کوروش، یا جریانهایی که می‌گویند در انگلستان به گاوپرست

هم اجازه داده می‌شود گاوپرستی کند، همچنین به بت پرست، [دلیل این مطلب است]. اما اسلام همان طور که پول قلب را لازم‌الکسر می‌داند، بت و گوساله را نیز لازم‌الاعدام می‌داند.

#### بی نوشت:

۱- و آیا آزادی از مفاهیم حقیقی است و به اصطلاح از حقایق است که جزء مسائل نظری است و از مسائلی است که درباره آنها مفهوم «است» صادق است، یا از مفاهیمی است که درباره آنها مفهوم «باید» صادق است یعنی از مفاهیم عملی و جزو حکمت عملی است؟ حق این است که آزادی از مفاهیم عملی است ولی منشأ انتزاع آن حقیقی نظری و آن استعداد طبیعی است.

۲- اما می‌تواند محاربه کند، زیرا می‌تواند به واسطه آزادی دیگران از آن صرف نظر کند.

۳- البته مقصود این است که اساس برقراری و تثبیت و عملی شدن آزادی شناسایی حیثیت ذاتی انسان است نه اساس خود آزادی.

۴- و البته از این سه نکته دو نکته اول صحیح است و نکته سوم مورد ایراد است.

۵- البته مقصود تنها این نیست که این معرفت را مثل يك مسأله ریاضی یا يك فرمول در ذهن طرف وارد کنند، بلکه باید به كمك تربیت آن را به صورت خوری و خلق درآورد. اما ما می‌خواهیم [بدانیم]. اساس این معرفت چیست، آیا تنها تلقین است یا مبنای علمی هم دارد؟

۶- و به عبارت دیگر يك جنسی با دو جنسی بودن حقوق. ۷- به عبارت دیگر تفکر بشر و اظهار فکر به صورت منطقی باید آزاد باشد و این غیر این است که خرافه باید آزاد باشد، تعصب باید آزاد باشد و عقیده باید آزاد باشد. عقیده‌ها اغلب دلبستگی‌هاست و مانع آزادی تفکر است.

۸- و در حقیقت مانع آزادی تفکر باشد.

۹- و در واقع آنچه باید آزاد باشد و زمینه آزادی آن فراهم شود، آزادی تفکر و پرورش تفکر است و این غیر از آزادی عقیده است.

۱۰- طه / ۹۷

۱۱- اسراء / ۸۱

۱۲- اسراء / ۷۰

۱۳- بقره / ۳۰

۱۴- رجوع شود به مقاله ۱۱ از مقالات اینجانب در مجله «زن روز» تحت عنوان «زن در حقوق اسلامی». [این مقالات بعداً به صورت کتاب نظام حقوق زن در اسلام درآمد]

۱۵- بقره / ۲۵۶

۱۶- يك مطلب عمده که بحث نشده این است که چرا و به چه موجبی هر انسانی باید آزادی خودش را محترم بشمارد و از دست ندهد؟ دیگر اینکه چرا بر هر انسانی فرض است که آزادی دیگران را محترم بشمارد؟ (رجوع شود به نمره ۱۵)

۱۷- هود / ۱۱۸

۱۸- غاشیه / ۲۱ و ۲۲

۱۹- محل / ۱۲۵

۲۰- قصص / ۸۳

۲۱- بونس / ۹۹

۲۲- حج / ۳۹

۲۳- بقره / ۱۹۰

۲۴- نسا / ۷۵

۲۵- مائده / ۲